

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی

● سیال پانزدهم

● صاحب امتیاء: شهرداری مشهد

● ۲ آبان ۱۴۰۲

● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر

● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی

● نشانی: خیابان کوهسنگی

● ابتدای کوهسنگی ۱۵

● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

● به اطلاع مخاطبان محترم روزنامه شهرآرامی رساند، به زودی شماره های تماس با این موسسه اعلام خواهد شد.

SHAHRRARANNEWS.IR

۳شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میتانامه اخلاق حرفه‌ای

شهرآرام

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی

دمای هوای مشهد

۴۵٪

۱۲° ↑ ۲۴°

صبح ۱۴

ظهر ۲۲

عصر ۲۱

شب ۱۷

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۵۵:۴۵

نیمه شب شرعی ۲۲:۳۳:۲۶

اذان صبح فردا ۰۴:۲۲:۵۰

غروب آفتاب ۱۶:۴۴:۵۲

اذان مغرب ۱۷:۰۴:۳۱

طلوع آفتاب فردا ۰۵:۴۷:۳۵

روزنامه شهرآرامی

شهرآرام

کارتون شهر

با وجود ادعای خودروسازان درباره رشد تولید خودرو، تأثیر آن بر بازار دیده نمی‌شود؛ و بر اساس آمار پژوهش‌های خانه ملت، امسال خودرو بیشتری تولید شده، اما کمتر از پارسال به فروش رسیده و وارد بازار شده است.

مجید ادبی

منبع: روزنامه دنیای اقتصاد

شوخی بی‌شوخی

بیانیه یک پراید!

سال هاست که از خط تولید خارج شده‌ام ولی قیمتم از شیب افزایش قیمت خارج نشده است. نه تنها من که حتی بقیه ماشین‌ها هم با شعر مازنده به آتیم که آرام‌نگیریم حس خوبی پیدا می‌کنند چون قیمتشان هیچ وقت آرام نمی‌گیرد. شما اصلاً ماشین را بخر و ببر به در و دیوار بکوب و اصلاً کاری کن که تا داشبورد جمع شود ولی باز هم نسبت به سال قبلش قیمت انگار همین دیروز بود که می‌گفتند پراید مگر کیلویی چند است که بیست میلیون تومان است، در حالی که امروز حتی مدل‌های قدیمی آن را با زیردویست میلیون تومان هم نمی‌توان خرید. کلی دربارۀ ما جوک ساختند و خندیدند ولی آسیاب به نوبت بود و نوبت ما شد به کسانی که می‌خواستند ما را بخرند ولی پولشان نمی‌رسید بختندیم. خلاصه این طور فکر کنید که ما مثل گیاهان بالارونده هستیم، با این تفاوت که آن‌ها به آب و نور و زمین مناسب نیاز دارند تا رشد کنند، اما ما خودروها بدون هیچ دلیل و زمینه مناسب می‌توانیم بالا برویم. بالا و بالاتر.

اول شخص

غسل شهادت در آب های خلیج فارس

یادی از شهید خلیان، ابوالفضل مهدیار، در سالروز شهادتش

من نمی‌گویم مرا اعدام نکنید، مرا اعدام کنید ولی به عنوان کودتاچی اعدام نکنید. مرا ببرید در جبهه به عنوان کیسه شن از من استفاده کنید، مثلاً بزنند من کشته شوم، ولی در جبهه کشته شوم. یابۀ هر طریقی که می‌دانید مرا ببرید از هواپیما در جبهه پرت کنید تا آنجا کشته بشوم. این‌ها را در حالی به زبان آورده که داشت از ته دل گریه می‌کرد. فضای دادگاه به یک باره عوض شد. اینکه محکومان به اعدام در هنگام صدور حکم، برای تخفیف در مجازات اظهار ندامت کنند چیز تازه‌ای نیست، اما اخلاص و بی‌قراری و عجزی که در لحن و کلام سروان مهدیار بود، قاضی ری شهری را برای لحظاتی به صدور حکم قطعی و پایان دادگاه، مردد کرد. پس ادامه دادگاه به تشخیص قاضی متوقف شد و عصر همان روز، پرونده را برابر حضرت امام (ع) قرار دادند تا صدور حکم نهایی را به تشخیص و دستور ایشان واگذار کنند. ابوالفضل مهدیار، متهم محکوم به اعدام، از بهترین خلبانان لیزر ایران بود. از سال ۱۳۴۷ وارد نیروی هوایی شده بود. زبان انگلیسی را مسلط بود و برای فراگیری دوره پیشرفته پرواز، مدتی در آمریکا تحت تعلیم بود. مورد اعدامی آن روز، کار خود را از پایگاه یکم شکاری آغاز کرده بود. مدتی در پایگاه شکاری شیراز خدمت کرده و پس از آن در سال ۱۳۵۷ به پایگاه ششم شکاری بوشهر رفته بود.

سروان خلیانی که در اسفند سال ۱۳۵۸ بازخرد شده بود و در تیر سال ۱۳۵۹ به اتهام دخالت در کودتای نقاب دستگیر و در آستانه اعدام قرار گرفته بود. اتهام مشارکت در کودتا با زندگی بی‌حاشیه او که حتی در لحظات سرنوشت‌ساز دادگاه، از ننگ نام کودتاچی نیز شرم داشت، هم خوانی نداشت. در نهایت با توجه به آنکه اسناد اتکاپذیری برای اثبات جرم او به دست نیامد،

سید میثم موسویان نویسنده کتاب «به نام مادر، که‌روایتی از زندگی خواندنی شهید مهدیار است، در حاشیه نگارش این کتاب چنین می‌گوید: «یکی از دلایل انتخاب نام کتاب، خواب همسر شهید بود. او که به خاطر کودتای نقاب تحت بازجویی قرار گرفته بود در جواب بازجوی پرونده می‌گوید: در عالم خواب حضرت زهرا(ع) را دیده است که گفته است شوهرم را بخشیده. او در ادامه از فرد بازجویی خواهد حرفش را باور کند و انگشتی عقیق را به شوهرش برساند. بعد از شنیدن این خاطره بود که تصمیم گرفتم بنا به فضل حضرت زهرا(ع) عنوان «به نام مادر، را برای کتاب انتخاب کنم.»

انجام دهد. این تیمسار، فردی سرمایه‌دار است و معتاد قمار. او در خواستگاری دختر یک ملاک قدیمی به نام حاج مقدس شکست خورده است. با دیدن نوه حاج مقدس که خلیان است، طعم تلخ این شکست درون تیمسار زنده می‌شود. او خیال می‌کند که اگر آن روز از حاج مقدس بازی را برده بود، حالا این خلیان موفق به او تعلق داشت. بنابراین تلاش می‌کند ابوالفضل را از حاج مقدس پس بگیرد و پسر

ما جرای کتاب با خودگویی‌های ذهنی تیمساری مسن شروع می‌شود. تیمسار از طرف آمریکا مأمور شده تا کودتایی را برای ساقط کردن جمهوری اسلامی

کنند، عقل‌هایشان را روی هم بریزند و کاغذ بفرستند که حالا همچنین هم نیست که به فکر نباشیم و ککمان نگزد. این اسرائیل بی‌همه چیز اگر اجازه بدهد چند کاروان ملزومات و مایحتاج تیار کرده‌ایم، رفح را وا کنند فوراً آن‌ا می‌فرستیم. تو فکر کن خانم جان چه امیدی به جان بچه‌ها ریخته‌ای! چه نویدی به قلب پزشکان و اطبا پاشیده‌ای! به لب‌های مادران چه همه لیخند نشانده‌ای ... بچه‌ها را امید غذا و خوراک شاداب کرده و اطبا را امید ملزومات پزشکی و دارو و تجهیزات، مادران را هوای ملاپس تمیز و شیرخشک و اسباب‌زندگی امیدوار کرده است و بعد گذرگاه را وا کنند و اراه‌های کمک‌ها برسند و تو با هزار امید و آرزو در جعبه‌ها را وا کنی و همه جهان برای بار هزارم بر سرت آوار شود. خانم جان فائز گفته بود تو که مرحم نه‌ای بر حال زارم! نمک پاش دل ریشم چرایی؟ همین است ...

آشیشال*

مسخره کرده‌اید ما را؟

نکرده، خیلی زود است که این گونه لباس مرگ هدیه بگیرد و از این حتمیت قطعی نتواند گریزی داشته باشد. سرتان را در درآوردم خانم جان. انسان دارد انسانیت را به مسخره می‌گیرد. من می‌گویم یک چندا تا دور بین بفرستیم آن سرزمین مقدس ویران از گربه‌ها و کاکتوس‌ها و لاک‌پشت‌ها و ماهی‌ها و ماکیان آن سرزمین فیلم پر کند که گربه‌ها زیر آوارند و خاک به حلقشان می‌رود و آتش بمب‌ها بال زبان بسته پرنده‌ها را سوزانده و موج بمب‌ها ماهی‌ها را به خوابی ابدی فرستاده و با شکم‌هایی ورم کرده بر روی آب‌اند. بگوئید دور بین‌ها بیایند و از باغات زیتون‌های سوخته فیلم پر کنند و ببرند به جهان نشان بدهند و بگویند انسان هیچ! حداقل دلتان برای این‌ها بسوزد. به فلاکت بی‌کلمه‌ای افتاده‌ام عزیز دلم. شما هم که نیستید. داستانی داریم به خدا. * به لجه مردم کویر بم، به سبزه روئیده بر دوطرف جوی آب می‌گویند

کن سران بی‌مایه عرب بنشینند اجلاس کنند، عقل‌هایشان را روی هم بریزند و کاغذ بفرستند که حالا همچنین هم نیست که به فکر نباشیم و ککمان نگزد. این اسرائیل بی‌همه چیز اگر اجازه بدهد چند کاروان ملزومات و مایحتاج تیار کرده‌ایم، رفح را وا کنند فوراً آن‌ا می‌فرستیم. تو فکر کن خانم جان چه امیدی به جان بچه‌ها ریخته‌ای! چه نویدی به قلب پزشکان و اطبا پاشیده‌ای! به لب‌های مادران چه همه لیخند نشانده‌ای ... بچه‌ها را امید غذا و خوراک شاداب کرده و اطبا را امید ملزومات پزشکی و دارو و تجهیزات، مادران را هوای ملاپس تمیز و شیرخشک و اسباب‌زندگی امیدوار کرده است و بعد گذرگاه را وا کنند و اراه‌های کمک‌ها برسند و تو با هزار امید و آرزو در جعبه‌ها را وا کنی و همه جهان برای بار هزارم بر سرت آوار شود. خانم جان فائز گفته بود تو که مرحم نه‌ای بر حال زارم! نمک پاش دل ریشم چرایی؟ همین است ...

حکایت

آن را که جفا جوست نمی‌باید خواست.....سنگین دل و بدخواست نمی‌باید خواست
ما را ز تو غیر از تو تمایی نیست از دوست به جز دوست نمی‌باید خواست

رهی معیری

عکس روز

پیکرهایی که برای وطن پر می‌کشد

۳۵ سال است که جنگ تمام شده است، اما هنوز تبعات و اثراتش نه. هنوز هم پیکر یا نمی‌دانم تکه‌های استخوان شهیدای دفاع مقدس پس از دهه‌ها انتظار به وطن برگردانده می‌شود. مثل دیروز که ۲۲ شهید دوران دفاع مقدس از طریق مرز شلمچه به کشور و نزد خانواده‌های چشم‌انتظارشان بازگشتند تا در آغوش خاک آرام بگیرند. پیکر این‌شدها به تازگی از مناطق عملیاتی فکه، مجنون، شرق دجله و شلمچه عراق تفحص شده است.

عکس: ایستا

روزنامه شهرآرامی